

## آقای گاو

در یک مدرسه راهنمایی دخترانه خدمت میکردم و چند سالی بود که مدیر شده بودم. قرار بود زنگ تفریح اول، پنج دقیقه دیگر نواخته شود و دانش آموزان به حیاط مدرسه بروند. در همین هنگام، مردی با ظاهری آراسته و سر و وضعی مرتب در دفتر مدرسه حاضر شد و خطاب به من گفت: با خانم فلانی دبیر کلاس دومی ها کار دارم و میخواهم درباره درس و انضباط فرزندم از او سؤالهایی بکنم. از او خواستم خودش را معرفی کند. گفت: من گاو هستم! خانم دبیر بنده را میشناسند. بفرمایید گاو، ایشان متوجه میشوند. تعجب کردم و موضوع را با خانم دبیر که با نواخته شدن زنگ تفریح، وارد دفتر مدرسه شده بود، در میان گذاشتم. یکه خورد و گفت: ممکن است این آقا اختلال رفتار داشته باشد. یعنی چه گاو؟ من که چیزی نمیفهمم. از او خواستم پیش پدر این دانش آموز برود. خانم دبیر با اکراه پذیرفت و نزد پدر دانش آموز که در گوشه ای از دفتر نشسته بود رفت. مرد آراسته، با احترام به خانم دبیر ما سلام داد و خودش را معرفی کرد: من گاو هستم! خواهش میکنم، ولی شما بنده را به خوبی میشناسید. من گاو هستم، پدر گوساله؛ همان دختر ۱۳ ساله ای که شما دیروز در کلاس، او را به همین نام صدا زدید. دبیر ما به لکنت افتاد و گفت: آخه، میدونید...

بله، ممکن است واقعاً فرزندم مشکلی داشته باشد و من هم در این مورد به شما حق میدهم. ولی بهتر بود مشکل انضباطی او را با من نیز در میان میگذاشتید. قطعاً من هم میتوانستم اندکی به شما کمک کنم. خانم دبیر و پدر دانش آموز مدتی با هم صحبت

پایگاه جامع اینترنتی بیان

کردند. گفت و شنود آنها طولانی، ولی توأم با صمیمیت و ادب بود. آن پدر، در خاتمه کارتتی را به خانم دبیر ما داد و با خدا حافظی از همه، مدرسه را ترک کرد. وقتی او رفت، کارت را با هم خواندیم. در کنار مشخصاتی همچون نشانی و تلفن، روی آن نوشته شده بود: دکتر فلانی عضو هیأت علمی دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه ...

## چقدر جای این طرز تفکر و رفتار در

## فرهنگ امروز ما خالیست

پایگاه جامع اینترنتی بیان  
موضوعات و عناوین مختلف ارزشی و عمومی  
نویسنده وبلاگ: سعید قدیمی  
دارنده عناوین مختلف در وبلاگ نویسی  
[www.Bayan.MihanBlog.com](http://www.Bayan.MihanBlog.com)

